



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۵ آبان ۱۳۸۸

مصادف: ۲۸ ذی القعدة ۱۴۳۰

جلسه: ۳۳

موضوع کلی: حقیقت حکم شرعی

موضوع جزئی: امر سوم: حقیقت انشاء

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### بررسی کلام مرحوم محقق اصفهانی:

کلام محقق اصفهانی در باب حقیقت انشاء بیان و تفسیری که ایشان از کلام مرحوم آخوند داشتند عرض شد و همچنین وجه این که چرا این توجیه را برای کلام محقق خراسانی کرده‌اند، ذکر شد اما نوبت به بررسی کلام محقق اصفهانی می‌رسد که مجموعاً پنج اشکال در رابطه با کلام ایشان مطرح و وارد است:

#### اشکال اول:

اشکال اول این است که ایشان در مورد ثبوت المعنا باللفظ دو احتمال دادند؛ یکی اینکه مراد ثبوت المعنا عین ثبوت لفظ باشد به گونه‌ای که ثبوت به لفظ نسبت داده شود بالذات و به معنا نسبت داده شود بالعرض، یعنی گفتند لفظ یک وجود بالذات دارد و به جهت ارتباط و علقه شدیدی که بین لفظ و معنا هست معنا هم یک وجودی پیدا می‌کند لکن وجودش بالعرض است. احتمال دوم این که ثبوت و وجود معنا هم بالذات باشد همانطوری که لفظ وجود بالذات دارد معنا هم وجود بالذات و وجود مستقل داشته باشد لکن لفظ جنبه آلیت و واسطه برای تحقق این معنا را دارد. این دو احتمالی است که مرحوم محقق اصفهانی ذکر کردند و در جلسه گذشته بیان آن گذشت.

اشکال ما به کلام محقق اصفهانی این است که هیچ یک از این دو احتمال با ظاهر کلام مرحوم آخوند سازگار نیست چون خود مرحوم آخوند تصریح کردند که مراد از این وجود، وجود انشائی است که از سنخ اعتباریات است یعنی یک وجود اعتباری برای این معنا ذکر کردند، اگر ما گفتیم وجود انشائی یک وجود اعتباری است با هیچ کدام از این دو احتمال سازگار نخواهد بود.

پس اینکه ما بیائیم دو احتمال بدهیم و احتمال دوم را باطل و غیر متصور بدانیم و ناچاراً بگویم احتمال اول در کلام مرحوم خراسانی درست است هیچ یک از اینها با کلام مرحوم آخوند سازگار نیست. مرحوم آخوند اصلاً ادعا نمی‌کنند که معنا به سبب انشاء وجود بالذات پیدا می‌کند آن هم یک وجود حقیقی و واقعی - که این احتمال دومی بود که مرحوم محقق اصفهانی دادند- بلکه مرحوم آخوند مدعی هستند وجود انشائی یک وجود اعتباری است و شاهد آن هم ذکر قید نفس الامر در تعریف است و وجه اینکه مرحوم آخوند کلمه نفس الامر را ذکر کردند این است که عالم اعتبار را هم شامل بشود و اگر می‌گفتند واقع، این یا خارج بود یا ذهن، دیگر عالم اعتبار را شامل نمی‌شد ولی کلمه نفس الامر شمول نسبت به عالم اعتبار را دارد.

پس اشکال اول این شد که ظاهر کلام مرحوم آخوند مساعد این توجیه و بیان محقق اصفهانی نیست.

## اشکال دوم:

اشکال دوم بخصوص مربوط به احتمال اولی است که محقق اصفهانی در کلام مرحوم آخوند دادند، در احتمال اول که ایشان کلام را آخوند را حمل بر همین احتمال کردند، گفتند منظور از وجود انشائی وجود لفظی است و وجود لفظی یعنی اینکه معنا بالعرض موجود است در حالی که اولاً بالذات وجود مربوط به لفظ است.

این احتمال که ما اصلاً بگوییم لفظ وجود بالذات دارد و معنا وجود بالعرض مبتنی بر یک مبنایی است که خود محقق اصفهانی آن مبنا را قبول ندارد، آن مبنا در باب وضع است که در آینده از آن بحث خواهیم کرد، اگر ما قائل بشویم که وجود لفظ بالذات است و وجود معنا بالعرض - به گونه‌ای که ایشان تفسیر کرده‌اند - باید در باب وضع قائل بشویم به اینکه وضع عبارت است از «تنزیل لفظ منزله المعنا» یعنی لفظ وجود تنزیلی معنا باشد و وجود معنا بالعرض باشد یعنی باید اول این مبنا را در باب وضع بپذیریم تا بتوانیم یک همچنین نسبتی را به معنا و لفظ اعطا کنیم و باید بگوییم وجود لفظ وجود تنزیلی معنا است. در حالی که این مبنا مورد قبول مرحوم محقق اصفهانی نیست، در باب وضع بعداً بحث خواهیم کرد که مبنایی مختلفی وجود دارد مثلاً وضع را عبارت از یک نحو علاقه‌ای که بین لفظ و معنا وجود دارد می‌دانند یا یک نحو اعتبار ارتباط بین لفظ و معنا یا اینکه وضع عبارت است از جعل علامیت و اینکه لفظ را علامت معنا قرار می‌دهیم و مبنایی مختلف دیگر... پس وقتی مرحوم محقق اصفهانی در باب وضع این مبنا که وضع تنزیل اللفظ منزله المعنا است را قبول ندارند در اینجا نمی‌توانند قائل بشوند که وجود لفظ بالذات است و وجود معنا بالعرض یعنی تنها در صورتی می‌توان وجود را بالعرض به معنا نسبت داد که این تنزیل را بپذیریم و طبق آن مبنایی فوق و خود مبنای مرحوم محقق اصفهانی که تنزیل در باب وضع پذیرفته شده نیست نمی‌توان به وجود بالعرض برای معنا قائل بشویم.

لذا اگر ما احتمال اول را بپذیریم و وجود انشائی را به معنای وجود لفظی برگردانیم و وجود لفظی را هم به این معنا باشد که لفظ اولاً و بالذات موجود است و معنا ثانیاً و بالعرض با مبنای مختار ایشان در باب وضع سازگار نیست و فقط در صورتی می‌توانند این را بگویند که در باب وضع مبنایشان این باشد که «الوضع هو التنزیل اللفظ منزله المعنا» لذا اصل این مدعا فی نفسه با قطع نظر از اینکه آیا کلام آقای آخوند بر این معنا قابل حمل هست یا نه، اصل این مدعا قابل قبول نیست.

## اشکال سوم:

اشکال سوم مربوط به تفسیری است که مرحوم کمپانی از کلمه نفس الامر دارند، در کلام مرحوم آخوند آمده بود که انشاء عبارت است از: «ایجاد المعنا باللفظ فی نفس الامر» محقق اصفهانی این نفس الامر را معنا کرده بودند و گفتند منظور از نفس الامر حد ذات شیء است و کلمه نفس الامر یعنی اراده حد ذات شیء، که منظور این است که به جهت شدت ارتباط و علاقه‌ای که بین لفظ و معنا وجود دارد، گویا لفظ و معنا در همه مراحل و نشأت با هم هستند و منظور از مراحل و نشأت این است که لفظ و معنا در مرحله وجود خارجی با هم هستند و همچنین در مرحله وجود ذهنی با هم هستند و حتی در مرحله ذات و ماهیت شیء هم با هم هستند یعنی وقتی که لفظ گفته می‌شود معنا هم تحقق پیدا می‌کند ولی نه اینکه در خارج تحقق پیدا بکند، در مرحله ماهیت هم با هم هستند.

اشکال این است که این تفسیر از نفس الامر صحیح نیست برای اینکه خود مرحوم آخوند به نوعی این را بیان کردند که مراد از نفس الامر یک معنای اعم از واقع است و ما عرض کردیم که این قید را آورده‌اند تا شامل عالم اعتبار هم

بکند، در کلام خود محقق خراسانی این تصریح شده که این اخراج الشیء از مجرد الفرض است یعنی خواستند این ایجاد را از مجرد فرض بیرون بیاورند و صرف یک فرض نیست بلکه یک نحو تقرری دارد منتهی در عالم اعتبار، پس این تفسیری که از کلمه نفس الامر کرده‌اند صحیح نیست.

### اشکال چهارم:

اما اشکال چهارم در مورد فرق بین جمل انشائی با جمل خبریه است، مرحوم محقق اصفهانی فرمودند جمل انشائی و جمل خبریه هر دو در یک جهت با هم مشترک‌اند منتهی جمل خبریه یک اضافه‌ای دارند و آن جهتی که بین جمل انشائی و جمل خبریه از دید مرحوم اصفهانی مشترک بود این که هر دو از نوع وجود لفظی است یعنی معنا به سبب لفظ ثابت می‌شود که البته وجود معنا بالعرض است و وجود لفظ بالذات، و جهت فرق جمل خبریه با انشائی در یک اضافه‌ای است که در جمله‌های خبری وجود دارد که آن اضافه این بود که متکلم غرضش حکایت از واقع است در حالی که در جمل انشائی غرض حکایت از واقع نیست و در جمل انشائی غرض ثبوت همان معنا و ایجاد همان معنا است.

اشکال ما این است که این فرق به نظر صحیح نمی‌آید برای اینکه اساسا اخبار و انشاء از دو مقوله کاملا متفاوت هستند و این طور نیست که در یک جهت مشترک باشند و اگر قائل شدیم که جمله خبریه همان جمله انشائی است منتهی با یک اضافه این عبارت اخیری این است که قائل بشویم به اینکه یک قدر مشترک و یک اساس مشترک دارند یعنی باید بگوییم جمله خبریه «انشاء مع اضافه» یعنی جمله انشائی آن اضافه را ندارد و فقط فرق جمله انشائی و خبریه در این است که جمله خبریه یک اضافه‌ای بر جمله انشائی دارد که به عبارت دیگر معنای این سخن این است که جمله خبریه مساوی باشد با انشائی که یک قید اضافه دارد، آیا این تفسیر قابل قبول است؟! پس بنا بر فرقی که مرحوم محقق اصفهانی در بیان جمله خبریه و جمله انشائی گفته‌اند جمله خبریه همان انشاء است به اضافه امر آخر، در حالی که اصلا نمی‌شود به این مساله ملتزم شد.

در جلسه گذشته بیان شد که ایشان در بیان فرق بین این دو مثال می‌زنند به بعث اخباری و بعث انشائی که مفادش یکی است، هر دو می‌خواهند با لفظ بعث یک نسبتی به نام ملکیت ایجاد کنند منتهی در بعث اخباری قصد می‌کند که این نسبت وجود دارد ولی در بعث انشائی این نسبت می‌خواهد جعل بشود پس هر دو می‌خواهند یک نسبتی را ایجاد کنند. سوال ما این است که آیا واقعا می‌توانیم این را بپذیریم که جمله خبریه همان انشاء است با یک اضافه؟ که البته نمی‌شود این را پذیرفت چون انشاء و اخبار در مقابل هم هستند نه اینکه یکی همان دیگری باشد مع الاضافه.

### اشکال پنجم:

اشکال پنجم به مرحوم محقق اصفهانی در مورد فرقی است که بین مفردات و جملات انشائی گذاشته‌اند، چون مفردات نسبت به جملات خبریه شباهت بیشتری به جملات انشائی دارند چون جنبه حکایت در مفردات نیست، مثلا مفهوم انسان که یک مفهوم مفرد است، وقتی لفظ انسان را می‌گوییم در اینجا هم ایجاد المعنا باللفظ کرده‌ایم یعنی معنای انسان را با لفظ انسان ایجاد می‌کنیم، از ایشان سوال شده بود پس چه فرقی است بین مفردات و جمل انشائی؟ ایشان فرمودند که مفردات لا یصح السکوت علیها ولی جمل انشائی یصح السکوت علیها.

اگر بخواهیم این را با توجه به بیان ایشان تفسیر کنیم باید اینطور بگوییم مفرد عبارت است از انشائی که لا یصح السکوت علیها و جمل انشائیه عبارت است از انشائی که یصح السکوت علیها، شبیه به همان اشکالی که در فرق بین جمله خبریه و جمله انشائیه داشتیم در اینجا هم می‌آید. یعنی لازمه فرمایش مرحوم محقق اصفهانی این است که مفردات هم انشاء باشند.

آیا واقعا اینچنین است؟ آیا می‌توانیم بگوییم مفردات انشاء هستند؟ وقتی شما می‌گویید که حقیقت انشاء عبارت است از ایجاد المعنا باللفظ که منتهی اگر جمله انشائی بود سکوت بر او صحیح است که مثلا در جمله افعال سکوت بر او صحیح است که منظور از سکوت صحیح است یعنی اینکه حالت انتظاری در مخاطب نیست و منتظر بقیه کلام نیست که توسط متکلم الفاء بشود و اگر از مفردات بود لا یصح السکوت علیها و مخاطب منتظر کامل شدن کلام باشد. که اگر فرق بین جمل انشائی و مفردات این باشد پس باید مفردات انشائی باشند که لا یصح السکوت علیها. آیا وقتی که لفظ انسان را می‌گوییم داریم یک معنایی را ایجاد می‌کنیم؟ واقعا اینجا یک معنایی ثابت می‌شود؟ و لفظ موجد یک معنایی است؟

اشکال نشود که ما از این لفظ یک معنایی می‌فهمیم چون فهم و تصور معنا امر دیگری است و اینکه ما از لفظ انسان منتقل به معنای انسان می‌شویم ربطی به این جهت ندارد بلکه منظور یعنی یک وجود برای معنا به تبع لفظ بوجود آید. اشکال ما این است که آیا واقعا می‌شود این فرق را بین انسان و بعث انشائی گذاشت که بگوییم انسان یک انشائی که لا یصح السکوت علیه و بعث یک انشائی که یصح السکوت علیه. این به نظر نمی‌آید که تفسیر درستی از انشاء باشد. به هر حال با توجه به مجموع این اشکالات پنج‌گانه به نظر می‌آید که کلام محقق اصفهانی قابل قبول نیست.

تا اینجا سه قول از کلامات بزرگان را ذکر کردیم، اولین قول، نظر مشهور بود که اشکالات آن بیان شد، قول دوم نظر مرحوم آخوند بود که اشکالات آن هم بیان شد و سومین قول نظر محقق اصفهانی بود که همراه اشکالات آن بیان شد. قول چهارم نظر مرحوم آیت الله خوئی است که ان شاء الله در جلسه بعدی آن را بیان می‌کنیم و سپس ببینیم حق در مساله حقیقت انشاء چیست؟

**بحث جلسه آینده:** بیان نظر مرحوم آیت الله خوئی